

# داستانهای مشترک ایران و هند در روزگار باستان

علی اکبر جعفری

دیوان و اهورایان دریک جهان می‌زیستند. آنگاه فرزند بد خواست که اهورایان را بیرون راند و فرزندان پدید آورد. او جشن چهارماهی را بر پا کرد و از این راه اهورایان را بیرون راند و فرزندان پدید آورد.

هیاترینی سهمیت ۱ - ۱۰

(Maitrayaniya Samhita)

میدانیم که ایرانیان و هندیان هردو به نام آریا ( پارسی باستان Ariya اوستا Airya سانسکریتă ) و بطوریک قوم دریک سرزمین زندگی می‌کردند. مردمی بودند هم زبان ، هم زیست و هم کیش . زندگانی برایشان بسیار ساده بود. نگهداری گاو و گوسفند ، کشاورزی دیمی ، سواری بر اسب ، کوچ با گردونه ، خانه بدشی ، دهنشیینی وقت ، جنگ با نا آریایان و راندن و یا در خود فروبردن آنان از کارهای این مردم بود . سرزمین شان نخست به اندازه‌ای سرسبز و خوش آب و هوای بود که باهمه‌ی چادرنشینی و کوچندگی می‌توانستند به گاو داری که به چراگاه و گیاه فراوانی نیاز دارد بپردازنند و تا اندازه‌ای خوبی زندگانی خود را روی همین جانور بسی سودمند بچرخانند . در باورشان برای خود خدایانی از طبیعت برآورده او بودند خدایانی که مانند خود آنان دارای خواهش‌های گوناگون بودند و گاهی خوش و خرم و بر مردم هر بان بودند و گاهی خشمگین و بر

(۱) شکل نخست واژه به لاتین در کمانها اوستا است و دوم سانسکریت و اگر یکی باشد هر دو زبان همان یک صورت را دارند .

آشفته بر مردم ستم رومی داشتند . گاهی گرسنه و تشننه شده خواراک و آشامیدنی می خواستند و گاهی تن به میگساری و بدهستی می زدند . این مردم آریا خدایان خود را به نام اهور ahura یا اسور asura یعنی خداوند هستی و یادیو Deva یادیو Daeva می خوانند . بزرگترین خدای اسور ورون Varuna خدای آسمان و خدای دیوان و خدای مردم و پدر همه بود . مهر Mithra یا Mitra ( یا خدای روشنه و پیمان و دوستی یار و دست راست ورون بود . همچنان آتش Atar یا Agni ( خورشید Hvar یا Svar ماه Mâh یا yasna ) بامداد Ushâ ( هم از خدایان بودند . برای خوشنود ساختن این خدایان فدیه yagna می دادند و هوم Somal یا Haoma ( گیاه را با تشوفاتی در هاون کوییده یا آش را که هستی آور بود می نوشیدند و به سرود خواندن می پرداختند .

چنان پیدا است که دیگر گونی آب و هوای باعث شد که روی به سر زمینهای نوینی بیاورند . این کار را درستهای و گروهای انجام دادند و همین باعث شد که برخی از گروهها از هم به اندازه ای دور شوند که جدا بی لجه در میان پدید آید . این است که می بینیم مثلاً گروهی «س» را «ه» و «ه» را «س» می خوانند و آن دیگر وارونه این . تازمانی که چرا گاه ها سرسبز بود و آبیاری آنها هم بیشتر از برف بود تا از باران و آنهم در سرزمین نسبتاً سردی که در آن رعد و برق کمتر دیده و شنیده می شد باورها بر جا ماندند ولی پس از آنکه روی به جلگه های نسبتاً گرمسیری کردند که در آن رسیده برف نبود ولی بارندگی بسیار بود و آنهم از ابرهای درخشندۀ و غرنده آن دسته که زود تر به این سرزمین تازه رسیدند به پدیده های تازه باور کردند . دیگر پدر بزرگ با آن آسمان نیلگون و آرام خود کمتر مهر بان بود . آسمان نیلگون بی ابر آورندهی گرمای طاقت فرسابود و آن ابرهای درخشندۀ و غرنده بودند که گرما را برده زمین تشننه و تپیده را آب می دادند و بارور می ساختند اکنون آن خدای ابر و باد و قندرو آذرخش بود که

بیشتر به نظر می‌آمد و با غرش و درخشش و بارش جلب توجه می‌کرد.

نام این خدای اندر Indra بود. خدایی بود که با درخشش جنگ افزارش و با غرش جنگ آوازش ابرهای سیاه را بسوی سرزمین‌ها تازه آن مردم می‌راند و گرمه‌سالی و خشکسالی را از میان برده تازگی و شادابی را ارزانی می‌داشت. پس سرایند گان بیشتر ستایش‌های وی را می‌سرودند و گرد هم آمده به سپاسگزاری می‌پرداختند، نیایشها می‌کردند قربانیه‌های دادند و خودشان هم در چنین جشنی می‌گساری می‌کردند و خوش می‌گذراندند.

خدای آتش که تا کنون بالسور ورون بود و وی را دوست و پدر خود می‌خواند از وی روی گرداند و بیزاری نشان داد و وی را آشکارا رها کرده بـه بیگانه‌ای اندر نام پیوست (۲)

چنان پیدا است که این کار را «س» گویان که در کوچ پیشگام بودند کردند. نزد آنان اندر که بیشتر به نام ذیو خوانده می‌شد گرامی تر و دوست داشتنی تر گردید. ولی آنانکه «۵» تلفظ می‌کردند از خود تعصب نشان دادند و همان اهورو هیشور و چند تن از خدایان پیشین خود را همچنان بزرگ و والا نگهداشتند برای آتش هم بجای آگنی Agni واژه‌ی هترادف آتر Atar را روا دانستند و شاید هم این جدایی در نامگذاری آتش از روی تعصب نبود و جدایی لهجه‌ای بود.

آنان که «س» گو بودند هندیان اند و آنان که «۵» گو بودند ایرانیان می‌باشند.

از یک سوی شکاف کیشی و از یک سوی بگفته وندیداد گرمـا و ازوی دیگر هم بگفته هیترینی سمهیت آن بر کتی که خدای به هندیان بخشیده است که

(۲) ریگوید ۱۰-۱۲۴ وست پـث بر همن ۳-۲۳۲-۲۴

تند تند فرزند پدید آورند باعث شد که ایرانیان راه خود را گرفته بسوی سر زمینهای تازه سرازیر شوند.

ناگفته نماند که این جدایی با جنگ و سیزه با دشnam بازی و بد زبانی صورت نگرفت زیرا نه تنها در ریگ وید از چنین پیشامدی نام برده نشده بلکه در کهنترین نامه‌ی اوستا که سرودهای زرتشت باشد دیوان به آن بدی یاد نشده‌اند که در نوشه‌های دیگر اوستا آمده است. همانگونه که در وید‌ها اسورد بارها برای آن دسته از هردم آمده که با اندرا پرستی گرایش نشان نمی‌دادند در سرودهای زرتشت هم دیوان بیشتر پیشوایان و مردمانی می‌باشد که تن به سخنان زرتشت نمی‌دادند و همچنان به قربانیهای خوبین و پرستش خدايان پنداری می‌پرداختند. آن‌همه بد ورثت که از اسورایان در نبشه‌های هندی و از دیوان در نبشه‌های ایرانیان یادشده است، همه‌وهمه متعلق به سالیانی دراز پس از جدائی است که این دو واژه معنی و مفهوم اصلی خود را از دست داده بودند و اسورایان هندی بسته به ایرانیان و دیوان ایرانی بسته به هندیان نبودند و به کلی موجوداتی تازه پنداشته شده بودند.

این بود پیشگفتاری در باره وضع مردمی که سده‌هایی دراز باهم می‌زیستند و یک قومی بودند و سپس هم به دودستگی بخش گردیده از هم با رنجشی ساده‌جدا شدند و تا صد ها سال یک دیگر را ندیدند و از این راه تا اندازه‌ای یک دیگر را فراموش کردند.

ولی کسانی که نخست یک قومی باشند و سرچشم‌های همه‌ی باورهای نخستین شان یک باشد بایستی بیش از جدا بینها دارای یگانگی باشند. بایستی داستانهای ایشان چه کیشی و چه دیگر رویه‌مرفته همانند باشند و همین طور هم هست. اینک می‌پردازیم به سخن روز خود:

نخست از آنچه که بسته به باورما و کیش است گفتگو می‌کنیم و سپس

به داستانهای دیگر می پردازیم . گفتم که اندر خدای ابر و باران بر اسور و رون بر قری یافت و مردم به وی روی آورند و به وی گرویدند در ستایش‌هایی که در ریگ وید از وی شده پیدا است که پیروزی بر خشکسالی را شاهکاری بس بزرگ می شمردند . نام این خشکسالی که در نیمه‌ی نخست تابستان پدیده می آید ورتر Vritra بود لقب اندر ورتره Vritrahan یا زنده و کشنده و رتر شد . اکنون داستان خشکسالی و شکست آن را نخست از ویدها یا نبشه‌های باستانی هندیان گوش می کنیم و سپس می بینیم که اوستا در این باره چه می‌گوید .

ورقر یا پوشاننده و پنهان کننده با کمک داسها Dâsa و پیشها Pani ابرهارا که به شکل گاوی باشند می دزدودر کوههای سر بلک کشیده پنهان می دارد و از این راه خشکسالی را پدیده می آورد . مردم تشنه و گرسنه قربانیها می کنند و سوم گیاه را می کوبند و شیره اش را بر می فشارند و به نیایش می پردازند تا اندر به کمکشان بستاید . اندر هم از خواب شیرین خود بیدار می شود و نخست چندین صد گاو کباب شده می خورد و سه خم شیره سوم گیاه را سر می کشد و در همان خواب آلودگی گرز بست و زده بر تن و قاج بر سر و سوار گردونه با کمک تندبادهای (ماروت Mârut) به جنگ ورتر می رود . جنگ تن به تن این دو زمین و آسمان را بلرژه در می آورد . سر انجام اندر گرز آذربخش خود را بسوی ورتر پرتاب می کند و آن را جا بجا می کشد . ابرهای گاو پیکر رها گردید آبهار ابر زمین تشنه می پاشند . تکرار این جنگ و پیروزی نشانه خشکی و بارندگی فصلی است .

همین داستان را در اوستادریم ولی چون اندر دیگر بیگانه و دوست نداشتند بود این کار را به ایزدی داده اند که پدیده خود ایرانیان است . تشر (Tishtra) یا بپارسی کنونی تیور را بجای اندر داریم و اپوش (Apaosha) هم جای ورتر را گرفته است . داستان در قدر بیشتر چنین آمده است :

آنگاه . . . تشنتر را یومنده به پیکر اسب سفید زیبائی با گوشاهی زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید . در برابر او دیواپوش به پیکر اسب سیاهی بدرآید یک اسب کل با گوشاهی کل . . . بادم کل یک اسب گرمهیب . . . هردو بهم در آویزند . . . هر دو در مدت سه شب آن روز با هم دیگر بجنگند دیواپوش بر تشنتر چیره شود واورا شکست دهد . . . آنگاه تشنتر خوش برآورد وای بر من . . . مردم در نمازی که از من نام برده شود ، نمیستایند . . . اگر بستایند من نیروده اسب و ده شتر و ده گاه و ده کوه و ده آب قابل کشتی رانی خواهم گرفت . (۳)

از این پیداست که ایرانیان مانند برادران هندی نماز گزار نبودند و تن با آسانی میسپردند و همهین تنبلی بود که باعث شکست تشنتر شد بهر سان مردم نماز گزارند و تشنتر دو باره با اپوش گلاویز شدو این بار بر او چیره گردید . خوش شاد کامی و پیروزی را برآورد : « خوشابمن ای اهور امزدا . خوشای مزدیسنا خوشابشما ای کشورها ، آب جوهای شما به آسانی بسوی کشتزار دانههای درشت جو و چرا گاه دانههای ریز و جهان مادی روان گردد . »

چون نام از دریای فراخکرت آمده ، بگفته بندهش (۴) در آن خری است سه پای ، شش چشم ، نه دهان و یک شاخ که با کمک آن تشنتر آبهای دریا را بالا کشیده بصورت باران بر می گرداند و این ما را بیاد ابرهای گاو پیکر ریگ وید می اندازد که سه بال ، هفت دست ، دوسر و چهار شاخ دارند .

اما اگر ایرانیان از بردن نام اندر پرهیز میکردند لقبش را هم توanstند بکار ببرند و همهین طور هم هست . و در غن Verethraghna را که بصورت اوستائی ور تر هن Vritrahan میباشد بنام یک ایزد جداگانه و تازه ای در آوردند و بی آنکه

(۳) یشهتا جلد اول ص ۳۴۸ « یشت ۲۰-۸ » بندهش ۱۲-۱۰-۱۱۶-۶

(۴) بندهش ۱۰-۲۴

پرواهی بمعنی اصلی واژه ورتر Vritra بگنند معنی ورثغن را پیروزی و پیرومند گردانند ورثغن همان بهرام پارسی است.

ورثغن یا بهرام ایرانی گاهی به پیکرها یی درمی آید مانند پیکرباد، گاو نر، اسب، شتر، گراز، جوانی پانزده ساله، مرغ شکاری، قوچ دشتی، بزنسر دشتی، و مرد دلیر (۵) ورتهن یا اندر هندی هم همین کار را می‌گند ولی آن برای آنکه خود را به زرتشت نشان دهد و از نیز و پیروزی و فروتنیکی و سود و درمان خود ستایشها یی کند و این یکی پس از نوشیدن سوم و مس گردیدن بسراغ زنان مردم میرفت و همین باعث رسوا یی اش شد و در هندهم اندر محبوبیت خود را از دست داد. درینان وروم هم زیوس یا زوپیتر به پیکرها یی درآمده به سراغ زنان و دوشیز گان میرفت و از خود بلانی مانند هرگول، پرسیوس، باکوس، و دیگران بازمیگارد.

بسی نام از هوم (Soma - Hoama) بر دیم، هوم (یعنی فشرده) درختی است که بر کوههای بلند میروید و دور از دسترس مردم، در ریگ وید مرغ شکاری (Shyena) یا شاهین بلند پرواز بدانجا میرسد و با خروشی آن را بر میدارد ولی تیر انداز گرشانو (Krishânu) که نگهبان آن بود بر ق آسا جسته تیری رهایی کند ولی تنها نتیجه‌ای که می‌گیرد افتادن یک پر از بال آن مرغ زخمی است و آن با سوم از آسمان گذشته به هنو (Manu) نخستین بشر میرساند. در اوستا گرسانی (Keresâni) شهریاری است که در قلمرو خود از گسترش آینه زدستا جلو گیری می‌گند و نمی‌گذارد که پیشرفتی در کارها باشد و هوم که در پیکر مردی به دیدار زرتشت می‌آید، گرسانی را هم از پای در می‌آورد. هوم را هم مرغ مقدس و آزموده می‌پردازد تا در کوههای بلند بروید و نخستین کوه اپیری سین Upairi-Saena یا ابر شاهین نام دارد. ناگفته نماند که آن شاهین بود که نектار (Nectar) یا نوشیدنی دوردار ندهی مرگ دا برای زیوس آورد. اینجا نخستین کسی که هوم

را آماده می‌سازد و یونگهان (Vivanghvat) بود در ریگ وید و یوسوت (Vivasvat) پدر منو نخستین بشر است و نخستین کسی است که سوم را آماده می‌سازد. در ریگ وید آپتی و تریت (Aptiya, Thrita) و در اوستا آنلوی و ثریت (Athwiya, Thrita) از پیشگامان سوم - هوم سازند.

هوم - سوم زرین گون است و دانش بخش و درمان بخش و تمدرستی بخش و شادی بخش و خواسته بخش. ایرانیان و هندیان آن را با تشریفات خاصی آماده می‌کردند و در هاون می‌کوبند و شیره اش را بیرون می‌فشنند و می‌بینند و گاهی هم برای آن که اندکی از مستی اش بکاهند، با آب و شیر می‌آمیختند. واژه هدو madhu که در اوستا و سانسکریت برای هوم - سوم بکاربرده شده و در زبانهای دیگر هند و اروپایی هم بصورت *midu* در یونانی *medu* در سلاوی در لیتوانی *midus* در آلمانی *mead* در انگلیسی آمده در فارسی می‌است. این از ریشه واژه هد *mad* یا هست شدن است و پیدا است که هستی بار می‌آورده است. در یک جای ریگ وید آنرا به نگه Bhanga یا بنگ هم نامیده اند ولی در حالیکه هندیان ویدایی در آشامیدن آن اندازه نمی‌دانستند در اوستا سخن از اندازه نوشی آن رفته است.

در ریگ وید اندر گندرو Gandharva را که پاسیان سوم است و در آبهای آسمانی می‌زید می‌کشد و در اوستا گرشاسب (Keresaspa) گندرو Gandrewa را که در آبهای فراخکرت است از پای درمی آورد. ناگفته نماند که در اوستا گرشاسب که پسر ثریت است اژی زرد رنگ و زهر آلودی را که مردم و جانوران را می‌بلعید می‌کشد در جایی که در ریگ وید تریت از کشندگان اهی است.

چون نامی از ویو نگهان و آنلوی و ثریت بردیم ببینیم که اینان کیستند

در ریگ وید **ویوسوت** Vivasvat نام شاهی است که از زن نخست خود سونیو Saranyu پسر و دختر دوقلوئی دارد به نام یم Yama و یمی Yami (معنی یم و یمی دوقلو یا جمولی است) و از زن دوم خود پدر منو Manu یا نخستین بشر است ویوسوت (که معنی اش درخشش است) نخستین کسی است که سوم را ساخت اندز هم سوم را بایکی از پسران ویوسوت می نوشد . در اوستا هم ویونگرهاوت Vivanghvat نخستین کسی است که هوم را ساخت و در پاداش پسری یم Yima نام یافت .

یم یا یم خشیت (Yima khshaeta) یا جم و جمشید فارسی نخستین مردی بود که اهورا با وی گفتگو کرد و به او پیشنهاد گسترش دین اهورایی را نمود ولی او بجای آن فرمانروایی بر جهان را بر قری داد . او جهان را آبادان گردانید و هر گو و هیر و پیری و بیماری را بطوری از شهریاری خود بیرون راند که پدر و پسر هریک از آنا پانزده ساله به نظر می آمد .

در زمان جمشید بود که زمستان مرگ آورد آمد و بر فباری سختی رویداد .

البته اهور امزدا در آنجمنی جمشید را از آمدن زمستان و یخ زدن آگاه ساخته بود و او به دستور اهور امزدا دست بساختن ور زد . آن جای بود سه طبقه که از پر تو خود تابندگانی روشن بود و در آنجا بهترین مردان و زنان و جانوران و گیاهان را پناه داد و همه از گزند زمستان مرگ آور رهایی یافتهند . بعدها جمشید به سخن نا درست و دروغ پرداخت و هنی کرد و زبون گردید . در سرودهای زرتشت آمده که جمشید خداوند جهان را بد گفت . چنانکه خواهیم دید شاید این کنایه ای باشد به ارتقایی که یم ریگ و ید یافت و یکی از خدایان گردید .

در ریگ ویدیم هم مانند پدرش شاه است و او کسی است که مردم را گرد آوری کرد و نخستین کسی است که تن به مرگ داد و به جهان دیگر شتافت و در آن جهان با خدایان بویژه ورون زیر درختی نشست و سوم نوشید و سپس هم

خداوند بپشت شده نیم خدا حتی خدا گردید . البته در نبسته های پسین هندی او را از بپشت منتقل نموده مالک دوزخ گمارده است .

ولی داستان زمستان را به یم نمی بندند و این کار را به برادر ناتنی وی منو واگذار می کند و در گرمسیر هند خبر از برفباری و یخبندان نیست و سخن از آب باران است . هی گویند با مدادان تشتی پر از آب آورده است تا منو دست و روی خود را شوید و همین که کف دست خود را پر از آب کرد ماهی ریزی درون آن دید . ماهی به سخن آمد و گفت : اگر مرا نگهداری من روزی ترا رهائی برد . من از آن نگهداری کرد و هنگامی که بزرگ شد آنرا در دریا رها کرد . ماهی هم روز و ماه و سال باران سیل آسرا به او گفت و نشان داد که چگونه در کشتی بشیند . در آن روز سیلابی منو سوار کشتی شد و آن ماهی هم آمد و کشتی را تا تیغ کوه شمالی یدک کشید و هنگامی که آب فرونشست منو از کشتی پیاده شد و چون تنها بود از خود یک دختری پیدید آورد و با آن جفت گرفت و بدینسان منو و دخترش نخستین مرد و زن هندوان می باشد .

در ریگ وید آمده است که خواهر و همزاد یم شیفته برادر خود گردید و از اوی خواست که شوهرش شود و گفت چون خدایان جاوید فرزندان مرگ پذیر هی خواهدن چه بپتر که آن دو بهم رسند ولی یم در پاسخ گفت : من تن خود را با تن تو یگانگی نمی بخشم ، زیرا با خواهر هم آغوش شدن گناه است تو برو کسی دیگر را در آغوش گیر و دلش را بdest آور او بدینظر یق خود را رهائی بخشید ولی در بندesh هشی و مشیانی ( Mashya و Mashyani ) برادر خواهر همزاد باهم جفت گیری می کنند و نخستین مرد وزن هیگر دند و یم دیو ماده ای را به زنی هی گیرد و خواهر خود یمی راهم به دیونزی به زنی هی دهد .

در ریگ وید است که قریت پسر آپتی ( Trita Aptiya ) یکی از همکاران و هم پیالگان از در بود و در کشن ورتسر باو کمک می کند و سپس

هم سوم می نوشد . دریک بند ریگ و ید او است که بانیزه ورتر را از پای درمی آورد در ضمن برای درمان بیماریهای گوناگون به او روی می کنند در وید یک کسی دیگر بنام تریتن - Traitana داریم که در جای یکی از اهی ها ( اژدها ) را می کشد و در جای دیگر با تن باد دست و پنجه نرم می کند تا آبها را از وی به زور گیرد و باز به کار درمان و دارو می پردازد .

در اوستا دوم کسی که «در میان مردمان خاکی هوم را آماده می سازد» آثوی Athwya یا آبتنی پارسی است و در پاداش پسری کاکل زری به نام ثریقون Thraetaona یا فریدون می یابد و آن فریدون بود که اژی دهák سه پوزه و سه کله و شش چشم و هزار چستی را می کشد . در ضمن او نخستین پزشکی است که اهورا همدا آن را ده هزار درمان گیاهی می آموزد .

گفتیم تریت یا تریتن در کشتن و قتل که نام دیگرش اهی Ahi یا اژدها است دست دارد . این اهی سه کله و شش چشم داشت و بآسانی میتوانست در هر پیکری که بخواهد در آید می توان آن را هزار چستی اوستا دانست . باری کسانی که در دزدیدن ابرها با وی همکاری می کردند پنهان و داس ( dâsa ) بودند و تریتن اینها را هم کشت . آیا این اهی - داس همان اژی - دهák اوستانیست ؟ دس das در سانسکریت و ده dah در اوستا به معنی نیش زدن ، گزیدن ، گاز گرفتن و آزار رسانیدن است و داس و داسک و دس و دهák و ده به نیش زدن گزند و آزار رسانیده و تباہ کن گویند و اژدهایی که این کاره نباشد ، اژدها نیست . در ضمن لقب هاردوش پارسی را که به ( ضحاک ) داده اند فراموش نکنیم . ناگفته نماند که اژدهایی که هر کول افسانه های یونانی با گرزبر نجین خود کشت نیز هفت یا نه کله داشت .

بطوریکه می بینیم که در جایی که ویونگهان و یم و تریت آثوی و اژی دهák

و دیگر در ریگ وید که نتیجه خدایانی یا هستیان پنداری هستند در اوستای تازه‌تر بصورت مردم در می‌آیند و سپس هم در نبشه‌های پسین پادشاه می‌گردند و آن مار گزنه ابردزد هم نام خود را معرب ساخته (ضحاک) عرب شده از بابل بر می‌خیزد.

اکنون می‌رسیم به زمان کیانیان. از زبان و دستور زبان و نوع شعر و حتی از نام مردمانی می‌دانیم که گاتها یا سرودهای زرتشت در زمانی سروده شده که ریگ وید هنوز پایان نیافته بود. پس در زمان کیانیان هم همزمان ویدها هستیم.

میدانیم که (کی) یا (کیانی) در اوستا و سانسکریت **کوی** Kavi است. این واژه از **کو ku** یعنی سرپرستی نمودن آمده و به معنی سرپرست و نگهبان میباشد برخی آنرا از ریشه واژه **کو Ku** به معنی ذہزمه کردن و سروden می‌دانند و می‌گویند کوی سراینده دانا را گویند. کیان شاهزادگانی در سر زمینهای آریایی هند و ایرانیان بودند.

چون یکی از کیان گشتناسب نام دین زرتشت را پذیرفت ولی دیگران همچنان ایستادگی کردند و دیو پرستی خود را ادامه دادند، این است که همینهم در اوستا بویزه در گاتها واژه کوی هر آنگاهی که خواست از پیشوایان دیو پرست آمده معنی خوبی در بر دارد ولی هر آنگاهی که خواست از پیشوایان دیو پرست است به بدی یاد شده است. البته تا اندکی در گاتها و بیشتر در اوستا **کو Kava** به معنی نیک و **کوی Kavi** به معنی بد بکاربرده شده است و شگفت آنکه در ویدها و نبشه‌های بعدی سانسکریت بر عکس این اشاره شده است و **کو Kava** بد است و **کوی Kavi** نیک است.

زرتشت چندبار از **مگ Maga** یا **مک Magavana** یا به پارسی مغ نام

برده و خود راهم یکی یا بهتر بگوییم بنیاد گزار این انجمن می‌خواهد. بازشگفت است که همین واژه مانند واژه کوی برای خود (اندر) بکاررفته است ولی دریک جای ریگ وید اندر «کوی» را از خود می‌راند و مطرود می‌سازد. در ریگ وید می‌گوید: «اندر آن مورد را که به فرزندان خود می‌بالد و سپید تن است و مع است و دوست کیان است از خود راند» درجای دیگر می‌گوید: «دیوان از برای پیروان کوی نیستند» باز می‌گوید: «در جنوب که از آن دیو پرستان است برای پیروان کوی نیست». و نیز در جایی گفته است: «اینک از اهور و مع سخن می‌گوئیم». آیا این اشاره‌های روشنی به زرتشت و کی گشتناسب و یاران مع آنان نیست؟ یکی از لقبهای زرتشت اسپنتمان Spitaman یا سپیدین است و چه در سرودها و چه در اوستا از فرزندان زرتشت به نیکی یاد شده است و همانطور که گفتیم زرتشت خود را مع می‌خواهد. پس هر دی که سپیدین است و بفرزندان می‌بالد و مع است و دوست کیان و از خدایان پنداری ریگ وید دوری جسته و بسوی «اهور» روی آورده و در شمال سرزمین ریگ وید می‌ذیسته جز زرتشت چه کسی دیگر می‌توان باشد؟

در برابر این گفته‌های زرتشت از اسیج Zij که از پیشوایان آریائی بودند و بگفته نبیشه‌های هندی آتش را بر زمین آوردند، یاد می‌کنند و می‌گوید که آنان و کویان و کرپانان که همه برای سود جویی خود به پنداربافی و قربانی دادن و میگساری می‌پرداختند فساد را رومی داشتند و از این راه کیش دیوان را نیز و مندساختند. از کیان یکی کوی اسن Kavi Usan می‌باشد که امروز کاوس یا کیکاوس

(واژه کی دوبار و بطور نادرست بکار برده شده است) می‌گوییم. در ریگ وید کاوی اشن Kâvya Ushan کسی است که برای «اندر» گرمی‌سازدو برای نخستین بار آتش می‌افروزد و بعنوان هو تو Hotr (اوستا، زوترا zaotar) در نیایش و قربانی سرپیشوای میگردد، سپس بسوی آسمانها پرواز می‌کند تا جایگاه خدایان

را دریابد . در نبشته های ایران کاوس پدر کیخسرو است که آذربگشتب را بنیاد میگزارد و بسوی آسمانها پرواز میکند .

کیخسرو در اوستا هوسروه Haosravah و در سانسکریت Sushravas یعنی نیکنام است . داستان جنگ هرها به هارت میتواند ما را به یاد داستان کیخسرو بیاندازد . در شاهنامه عاجنگ ایرانیان و تورانیان که هردو فرزندان فریدون اند داریم و در هرها به هارت کورو و پاندو Pandava عموزادگان یکدیگرند .

سردار پاندو یندشتر Yudhishtira است و شاه ایران کیخسرو ، هردو به سن بلوغ که هیرسند تاج شاهی را از عموی خسود میخواهند و این عمو جانها هم میخواهند برادرزادگان خود را با مادرانشان نابود سازند ولی ناکام هیمانند پس از شکست دریوzen Daryodhana عموی پاندو ، و افراسیاب هردو زیر آب پنهان می شوند . پیران تورانی دوست کیخسرو و مادرش فرنگیس است و و دورای کورو Vidura Kaurava دوست یندشتر و مادرش کنتی Kunti است هردو از عموان برای مدت ۱۲ سال پادشاهی میکنند و در پایان هم کیخسرو هم یندشتر ، با داشتن زن ، فرزند ندارند هردو دنیا را ترک می گویند و هردو باشش تقر که یکی از آنان ایزد یا دیو است می روند و هردو در راه همراهن خود را از دست میدهند و قنها به مقصد می رسند و هردو جایگاه بسی بلند و مقدسی دارند .

بطوریکه دیدیم همه داستانها یا سرچشمهای داستانها یکی میباشند و نامهای قهرمانان هم کما بیش یکی هستند ولی در ایران یک قهرمان کاری را انجام میدهد که در هند آن راقهرمان دیگری بعده گرفته است و برعکس ، ما همان خدایان و ایزدان داریم ، همان فریدون همان اژدهاک و همان طوفان و همان مردان نامی را داریم که هندیان هم دارند ولی ستیزه بازی کیشی و جدایی لجهای بود و دوری سر زمینهای پس از مهاجرت و از همه بالاتر انقلاب بزرگ دینی زرتشت باعث شد که در این زمینه دگر گونیها و جداییها ی ی دید آید ولی نه به این اندازه که

همانندی و شباهت به نظر نماید . در پایان یاد آور می شود که در این گفتار ما مشتی از خرواری را پیش کردیم و گرنه از همانندیها بسیار است و حتی داستانهایی که پس از پدید آمدن اسلام نوشته شده اند نیز شباهتی دارند و چه بسا که از یک ریشه و سر چشمه هی باشند .

## کتاب‌هایی که از آنها سود گرفته شده

- (۱) گاتها، ابراهیم پور داود، بهبئی، ۱۹۰۲
- (۲) یشتها، جلد اول، ابراهیم پور داود، بهبئی
- (۳) یشتها، جلد دوم، ابراهیم پور داود،
- (۴) قهرمانان ایران باستان، عباس شوستری (مهرین)، تهران، ۱۳۴۱

- 5 - The Vedas, Fredrich Max Muller, Calcutta, 1956
- 6-History of Zoroastrianism, M.N. Dhalla, Bombay, 1963
- 7-K.R. Cama Oriental Institute Journal No. 2, 1922  
(Iranian Influence on Indian Culture, K.N. Sitaran)
- 8-K.R. Cama Oriental Institute Journal No.4, 1924  
(Indo-Iranian Religion, Shapurji Kavasji Hodivala)
- 9-K.R. Cama Oriental Institute Journal No.. 31, 1936  
(Indo-Iranian Religious Schism, Kshetressachandra Chattopadhyayo)
- 10-K.R. Cama Oriental Institute Journal No. 33, 1939  
(The Zamyad Yasht and the Iranian Epic, Sohrab J. Bulsara)
- 11-K.R. Cama Oriental Institute Journal No. 34, 1940  
(Zohak in History and Tradition, Jehangir M. Desai)
- 12-The Divine Songs of Zarathushtra, I. J. S. Taraporewala, BombaY, 1951
- 13-Songs of Zarathushtra, Dastur Framroze Ardeshir Bode & Piloo Nanavutty, London, 1952
- 14-Rig Veda, H. H. Wilson, Poona, 1926
- 15-Encyclopaedia of Religion & Ethics, Hastings, New York, 1959
- 16-Epics, Myths & Legends of India, R. Thomas, Bombay
- 17-Sir Jamsetjeebhoy Madressah Jubilee Volume, Bombay, 1914
  - (a) Ths Story of Kaikausru, Its remarkabale resemblance to the Story of Yudhishtira, Pallanji Burji Desai (b) Jamshed in the Avesta and the Vedas, S. K. Hodivala